

آشنایی با  
سوسیوبیولوژی بالینی

---

سرشناسه: شجاع شفتی، سعید، ۱۳۳۸، - گردآورنده، مترجم  
عنوان و نام پدیدآور: آشنایی با سوسیبیولوژی بالینی: روان‌شناسی، روانپزشکی و روان‌درمانی  
تکاملی/گردآوری و ترجمه سعید شجاع شفتی  
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۵.  
مشخصات ظاهری: ۱۳۱ ص.  
شابک: ۲-۲۵۰-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
یادداشت: منابع تکمیلی.  
عنوان دیگر: روان‌شناسی، روانپزشکی و روان‌درمانی تکاملی.  
موضوع: زیست‌شناسی اجتماعی  
موضوع: روان‌شناسی تکاملی  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ / ۳۵ش / ۳۶۵/۹ GN  
رده‌بندی دیویی: ۳۰۴/۵  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۱۴۱۰۳۲

---

آشنایی با  
سوسیوبیولوژی بالینی

روان‌شناسی، روانپزشکی و  
روان‌درمانی تکاملی

گردآوری و ترجمه:  
دکتر سعید شجاع شفتی





## انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمیری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

\* \* \*

سعید شجاع شفتی

آشنایی با سوسیوبیولوژی بالینی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۵

چاپ ترانه

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۲ - ۲۵۰ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978-600-278-250-2

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

*Printed in Iran*

## فهرست

مقدمه	۹
پیشگفتار	۱۳
۱. سوسیوبیولوژی	۲۳
مقدمه	۲۳
معرفی موضوع	۲۴
تاریخچه	۲۵
توضیحی بیشتر در خصوص نظریه سوسیوبیولوژی	۲۶
تفاوت سوسیوبیولوژی با روان‌شناسی تکاملی	۳۰
خلاصه‌ای از دیدگاه‌های منتقدان سوسیوبیولوژی	۳۰
۲. روان‌شناسی و روانپزشکی تکاملی (داروینستی)	۳۳
روان‌شناسی تکاملی	۳۳
دیدگاه‌های محوری روان‌شناسی تکاملی در باب علت‌العلل کردار انسان	۳۶
روانپزشکی تکاملی	۳۸
دارودرمانی و روانپزشکی تکاملی	۴۰
مدل‌های سنتی روانپزشکی تکاملی در مواجهه با دیدگاه‌های جدید	۴۳
انواع سیستم‌های هیجانی	۴۵
چگونگی مطالعه و بررسی چنین سیستم‌هایی در انسان	۴۸
آینده روانپزشکی تکاملی	۵۱
۳. تحلیل افسردگی از دید روانپزشکی تکاملی	۵۳
فرضیه مبتنی بر رنج روحی	۵۳

- ۵۴..... مدل مبتنی بر توقف رفتار.....
- ۵۵..... فرضیه اندیشه‌ورزی تحلیلی.....
- ۵۶..... افسردگی به مثابه انطباقی ناموزون.....
- ۵۷..... نظریه رتبه‌بندی اجتماعی (گروهی).....
- ۵۷..... فرضیه مبتنی بر تهدیدات اجتماعی.....
- ۵۸..... نظریه تلقی افسردگی به مثابه نشانه صداقت.....
- ۵۹..... نظریه ابزار تهاتر (تاختر زنی) در بستر خانواده.....
- ۵۹..... نظریه افسردگی به مثابه وسیله‌ای برای رهیابی یا تغییر موقعیت اجتماعی...۵۹
- ۶۰..... نظریه افسردگی به مثابه وسیله‌ای برای پیشگیری از انتقال عفونت.....
- ۶۱..... فرضیه تغییرات ثانوی در بطن سوم مغزی.....
- ۶۵..... ۴. روان‌درمانی تکاملی: مروری بر دیدگاه‌های نظری و متدهای عملی.....
- ۶۵..... رویکردهای جدید درمانی بر مبنای تلقی افسردگی به مثابه ابزاری برای بقا..۶۵
- ۷۸..... فرضیه نقشه شناختی برای واکنش‌های توأم با افسردگی.....
- ۸۳..... مدل مبتنی بر «پررنگ‌سازی تفاوت‌ها».....
- ۸۴..... مدل مبتنی بر «دلبستگی (ارتباط عاطفی)».....
- ۸۵..... مدل مبتنی بر «رتبه اجتماعی» و «استراتژی شکست غیرارادی».....
- چرخه‌های انطباقی و غیرانطباقی در مدل‌های مبتنی بر «دلبستگی» و  
 «سلسله‌مراتب اجتماعی».....
- ۸۷.....
- ۹۰..... فرایند «پررنگ‌سازی تفاوت‌ها» طی نسل‌ها.....
- ۹۰..... رابطه بین جذابیت، گزینش جفت و چرخه انطباق.....
- ۹۳..... مضامین درمانی.....
- سلسله‌مراتب اجتماعی، شکست، گرفتاری و از دست رفتن انگیزه و حس  
 لذت.....
- ۹۶.....
- ۱۰۲..... معرفی بیمار.....
- ۱۰۴..... خویشاوند درمانی تکاملی.....
- تلقی «متابعت و شکست» به مثابه نشانه‌های بازدارنده فرد از توسل به اقدام  
 نایجا.....
- ۱۰۵.....

۱۰۷.....	اقتداردرمانی: ترفیع سلامت روان با کمک ارتقای خودباوری
۱۰۹.....	شناخت‌درمانی تکاملی برای افسردگی: گزارش یک مورد
۱۱۰.....	فرمول‌بندی مجدد افسردگی از دیدگاهی تکاملی
۱۱۰.....	کاربرد شناخت‌درمانی تکاملی در خصوص افسردگی
۱۱۲.....	معرفی و فرمول‌بندی یک مورد افسردگی از دیدگاه تکاملی
۱۱۳.....	فرمول‌بندی مورد.....
۱۱۳.....	خط سیر درمان.....
۱۱۷.....	نتیجه‌گیری.....
۱۱۸.....	گزارش یک مورد تحقیق در خصوص شناخت‌درمانی تکاملی
۱۲۱.....	توضیح مفاهیم بنیادی سوسیوبیولوژی.....
۱۲۷.....	منابع تکمیلی.....





## مقدمه

متعاقب انتشار کتاب درآمدی بر سوسیبیولوژی،<sup>۱</sup> که سرآغازی بود در خصوص توضیح نحوه اعمال نظریه تکامل داروین بر گونه انسان و جوامع انسانی، و نیز همچون تمامی دیگر دیدگاه‌های مشابه که پس از ظهور اولیه در مسیرهای مختلفی از علوم، همچون انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اسطوره‌شناسی، دیرینه‌شناسی، زیست‌شناسی و علوم اعصاب (نوروساینس)<sup>۲</sup> جاری می‌گردند، سوسیبیولوژی نیز از این امر غافل نماند و به تدریج در قالب تحلیل‌های رفتاری مدون‌تر و فرمول‌بندی شده‌تر رشد یافت، تا جایی که در نهایت مقوله‌ای تحت عنوان کلی «سوسیبیولوژی بالینی» یا «روان‌شناسی تکاملی» بدعت‌گذاری کرد. دیگر اصطلاحات مترادف در وادی تحلیل آسیب‌های روانی از دیدگاه تکاملی نیز عبارت‌اند از: روان‌شناسی بالینی تکاملی، روان‌شناسی تکاملی بالینی، آسیب‌شناسی روانی تکاملی، روانپزشکی تکاملی، روانپزشکی سوسیبیولوژیک، روانپزشکی داروینستی و روانپزشکی اتولوژیک (بر مبنای رفتارشناسی حیوانات) که جملگی روی یک مقوله یعنی همان «سوسیبیولوژی بالینی» دلالت دارند. و باز هم همچون سایر دیدگاه‌هایی که بر اساس نظریه مادر دست به تدوین راهکارهای عملی برای حلّ پاره‌ای از مشکلات بشر می‌زنند، این یکی هم مدعی دست یازیدن به تکنیک‌ها یا رویکردهایی تکاملی در وادی روان‌درمانی گردید که موضوع بسیار مهم و مورد بحث در بخش دوم اثر فعلی است. البته هم روان‌شناسی تکاملی و هم روان‌درمانی تکاملی برای اثبات دیدگاه‌های خود مستندات نیز ارائه می‌نمایند که قطعاً نیازمند بسط و تکثیرند. خوانندگان علاقه‌مند نیز می‌توانند با رجوع به فهرست منابع واقع در انتهای کتاب، به تکمیل اطلاعات خود از این مقولات بپردازند.

۱. سعید شجاع شفتی، درآمدی بر سوسیبیولوژی (نوداروینسم)، تهران: ققنوس، ۱۳۸۲.

اما به نظر پدیدآورنده اثر فعلی، بحث روان‌درمانی تکاملی از اهمیتی بیشتر در مقایسه با صرفاً نظریه یا تحلیل‌های نظری برخوردار است و آنچه هم به بقای یک دیدگاه کمک می‌کند همانا فواید عملی و مفید ناشی از آن نظریه است. با این‌که روان‌درمانی تکاملی اشتراکاتی با دیدگاه‌های گشتالتی، شناخت‌درمانی و روانکاوی دارد، اما تفاوت‌هایی اساسی نیز با همه آن‌ها دارد، زیرا از ماهیتی به مراتب زیست‌شناسانه‌تر در مقایسه با تمامی آنان برخوردار است. همچنین، اصولاً به کل بیماری همچون نوعی علامت یا نشانه می‌نگرد و نه صرفاً یک ناخوشی نیازمند درمان، و این دیدگاهی است که سعی در انتقالش به بیمار نیز دارد. اما از سوی دیگر، روان‌درمانی تکاملی، همچون روان‌شناسی تکاملی، در رویکردهای خود تمامی دیگر مکاتب را نیز ملحوظ نگاه می‌دارد و خود را در کنار آنان می‌بیند، نه مقابل آنان. در اصل، روان‌درمانی تکاملی خود را در موقعیتی همچون مکانیزم غایی و طولی و سایر روش‌ها را در حکم مکانیزم‌هایی مقطعی و عرضی می‌نگرد که در ادغام با یکدیگر می‌توانند به ارتقای حیات کمک کنند. حسب اطلاعات موجود، به نظر می‌رسد که تکنیک‌های روان‌درمانی تکاملی در حال حاضر کاربردی شناختی و مشاوره‌گونه یا آگاهی‌دهنده و اساساً بر بسط بینش مددجو در چارچوب نظریه سوسیوپولوژی و انطباق ژنتیک فردی و جمعی تکیه دارد و لذا در تحلیل‌ها و توصیه‌های خود مقوله تکثیر و انطباق ژنتیک را، به‌مثابه دیدگاهی محوری، همواره مد نظر خویش قرار می‌دهد. همچنین، احتمالاً از حیث عواملی همچون میزان مقبولیت، تأثیر، گزینش بیمار، مقایسه با دارونما و نقش تلقین نیز فعلاً باید همچون سایر روش‌های مشابه در نظر گرفته شود. از سوی دیگر، با این‌که فعلاً افسردگی محور اصلی روان‌درمانی تکاملی را تشکیل می‌دهد، نباید فراموش کرد که شناخت‌درمانی نیز کار خود را با همین بیماری آغاز کرده و به تدریج حیطه فعالیت خود را افزایش داده است، ضمن این‌که روان‌درمانی تکاملی نیز اساساً با اتخاذ تکنیک‌های شناختی و بینش‌مدار و حتی معرفی خود به‌مثابه «شناخت‌درمانی تکاملی» وارد صحنه مداوای بیماران افسرده گردیده است.

به هر حال، امید است تا اثر فعلی بتواند به نحو صحیحی به افزودن رویکردی جدید در حوزه تحلیل و درمان امراض روحی کمک نماید، رویکردی که هنوز در ابتدای راه خود قرار دارد. علی‌رغم بیان چکیده‌ای کوتاه در پیشگفتار و فصل نخست اثر فعلی، ولی به نظر می‌رسد که برای درک بهتر مطالب مطالعه کتاب پیشین نگارنده (درآمدی بر سوسیوپولوژی) بسیار سودمند باشد. همچنین، در خصوص منابع به‌کاررفته در این کتاب، علاوه بر این‌که

منابع مربوط به هر فصل در انتهای همان فصل و همچنین در پانوشته‌ها ذکر گردیده، در انتهای کتاب نیز منابع تکمیلی، اعم از کتب یا مقالات معتبر و تخصصی، جهت مطالعه بیشتر خوانندگان آمده است. امید است این اثر در راستای تکمیل و ارتقای دانسته‌ها و مهارت‌های فردی و حرفه‌ای خوانندگان گرامی مفید باشد.

سعید شجاع شفتی

دانشیار روانپزشکی

پاییز ۱۳۹۴



## پیشگفتار

اواخر قرن بیستم، که به اصطلاح قرن دستاوردهای علم ژنتیک نامیده می‌شود، مصادف بود با ظهور نظریه‌ای نو در باب علت‌العلل رفتار اجتماعی انسان‌ها و تعاملات آنان در بستر محیط زندگی‌شان. این نظریه، که با استناد به دستاوردهای زیست‌شناسی<sup>۱</sup> و جانورشناسی<sup>۲</sup> ادوارد ا. ویلسون و رابرت تریورز از محققان دانشگاه هاروارد تدوین شده بود، از ادغام انسان‌شناسی،<sup>۳</sup> اتولوژی<sup>۴</sup> یا علم بررسی رفتار حیوانات، اکولوژی رفتاری<sup>۵</sup> یا علم بررسی رفتار معطوف به تضمین بقا از سوی ارگانیسم (موجود زنده)، ژنتیک، روان‌شناسی، و بالاخره جامعه‌شناسی به وجود آمده و با اتخاذ نام سوسیوبیولوژی<sup>۶</sup> به ترمیم نظریه تکامل داروین، که از وجود ژن بی‌اطلاع بود، پرداخت و از این رو آن را «نوداروینیسم» نیز می‌نامند. رئوس مطالب این نظریه را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. هر موجود زنده اساساً وسیله‌ای است در دست ژن‌ها برای تولید ژن‌های دیگر (حد واسط دو نسل از ژن‌ها).
۲. ژن‌ها از طریق تولیدمثل موجودات زنده تعدادشان را افزایش می‌دهند (از نظر کمی).
- افزایش مدت زنده ماندن نیز که نوعی فرایند رشد کیفی است، یکی از راه‌های نیل بدین منظور است. اما معمولاً رشد کمی بر رشد کیفی غلبه دارد.
۳. تمایل عمومی ژن‌ها بر این است که ادامه توالی حیات خویش را نه فقط از طریق بقا و تولیدمثل حاملان آن‌ها، بلکه همچنین از طریق بقا و تولیدمثل سایرینی که حامل ژن‌های مشابه‌اند، تحت کنترل درآوردند.

---

1. biology    2. zoology    3. anthropology    4. ethology    5. behavioral ecology  
6. sociobiology

فرایند مذکور را که در صورت تحقق به افزایش حضور و بروز ژن‌های مشابه در نسل بعد می‌انجامد اصطلاحاً انتخاب (طبیعی) خویشاوند<sup>۱</sup> می‌نامند که موجب ارتقای حیات و تولیدمثل آن‌هایی می‌شود که با موجود زنده حامل این ژن‌ها مرتبط یا خویشاوندند (که در بُعدی کوچک شامل افراد فامیل غیر از خانواده درجه اول، و در بُعدی وسیع‌تر شامل افراد جامعه است). حاصل جمع انطباق ژنتیک<sup>۲</sup> ارگانیسم به انضمام تأثیر کلی‌اش بر انطباق ژنتیک خویشاوندانش در نسل بعد را انطباق یا جور شدن فراگیر، یا انطباق تجمعی<sup>۳</sup> می‌گویند. در این راستا مقوله فداکاری<sup>۴</sup>، یعنی رفتار منجر به اضمحلال خویشتن که به نفع سایرین صورت می‌گیرد، و نیز فداکاری متقابل<sup>۵</sup>، یا به عبارت دیگر اقدامات متقابل ایثارگرانه افراد یک جامعه در اوقات مختلف، سرانجام موجب تطبیق ژنتیک، یعنی کمک به افزایش حضور ژن‌هایی با قدرت انطباق بالاتر در نسل بعدی موجود زنده می‌گردد. این نسل از ژن‌ها نیز تحت تأثیر خصایص درونی و عوامل محیطی خصوصیات ظاهری و رفتاری قابل مشاهده ارگانیسم را سبب می‌گردند که اصطلاحاً فنوتیپ<sup>۶</sup> نامیده می‌شود.

کلیه مقولاتی که ذکر شد، در چارچوب اصل کلی خودخواهی ژنتیکی<sup>۷</sup> تبیین‌پذیر است، که معطوف به لزوم بقا و استمرار حیات ژن‌های تشکیل شده در طول تاریخ می‌باشد. در یک جمع‌بندی جسورانه، می‌توان گفت سوسیوبیولوژی با تلفیق مفاهیم فوق، به انضمام منابع علمی سابق‌الذکر، رفتار انسان را در قالب طرح‌واره‌هایی<sup>۸</sup> که بین او و حیوانات مشترک است، اما در انسان به حسب فرایند انتخاب طبیعی و روند تکامل تحول بسیار یافته‌اند، تحلیل می‌نماید. مهم‌ترین این طرح‌واره‌ها عبارت‌اند از (۱) خوردن، (۲) جنگ و گریز<sup>۹</sup>، (۳) جنسیت در قالب گونه‌های نر<sup>۱۰</sup> و ماده<sup>۱۱</sup>، (۴) شیوه‌های مرتبط با جفت‌یابی و تولیدمثل<sup>۱۲</sup>، (۵) مراقبت والدین از فرزندان، (۶) رقابت<sup>۱۳</sup> با یکدیگر بر سر قلمرو زندگی و منابع حیاتی واقع در قلمرو و (۷) تهاجم<sup>۱۴</sup> جهت افزایش قلمرو یا حذف و اعمال کنترل بر سایرین.

### روان‌شناسی تکاملی<sup>۱۵</sup>

مقولات و مباحث فوق در نهایت زیرشاخه‌ای در روان‌شناسی تحت عنوان روان‌شناسی تکاملی یا داروینینستی ایجاد کرد که اولاً کلیه خصوصیات و رفتارهای انسان را، اعم از نرمال یا گاه حتی بیمارگونه، انعکاسی از فرامین ژن‌ها می‌پندارد، و ثانیاً آن‌ها را عموماً در جهت نیل

1. kin selection 2. genetic fitness 3. inclusive fitness 4. altruism 5. reciprocal altruism  
6. phenotype 7. genetic-selfishness 8. schemata 9. fight-flight 10. male 11. female  
12. reproductive strategies 13. competition 14. aggression 15. evolutionary psychology

به افزایش انطباق با محیط و تضمین ادامهٔ حیات به کمک تولیدمثل و تکثیر می‌نگرد. در این راستا و بر مبنای اندیشه‌ورزی حول محور نظریهٔ تکامل و فرایند انتخاب طبیعی<sup>۱</sup>، هر صفت پایدار شخصیتی<sup>۲</sup> همواره از نوعی ویژگی تطبیقی برخوردار است، مگر این‌که عکسش ثابت شود.

روان‌شناسی تکاملی رسالت اصلی خویش را بررسی فرایندهای شناختی و رفتاری خود ساختاریافته‌ای می‌داند که از بدو تولد با ماست و، مستقل از یادگیری یا تجربه، در مورد ابراز و کنترل ژن‌ها و روند تکامل به منصفهٔ ظهور می‌رسند. در این نظریه، مغز سیستم پیچیدهٔ فیزیکی‌ای است که رفتار مناسب را در بستر محیط بروز می‌دهد و در مقابل مشکلات طبیعی راه‌حلهایی ارائه می‌دهد که مناسب حال پیشینیان ما نیز بوده است و اکثر اعمال آن به طور ناخودآگاه و واکنشی بروز می‌یابند؛ و لذا مجموعه‌های مدرن امروزی را هنوز حاوی اندیشه‌هایی به قدمت عصر پارینه‌سنگی می‌پندارد. شخصیت را نیز بر همین منوال در قالب تأثیراتی که متغیرهای محیطی (یادگیری، تجربه، فرهنگ) در توارث ژنتیک و قابلیت‌های رفتاری‌اش داشته‌اند، به انضمام تأثیر الزامات ناشی از فاکتورهای زمانی و مکانی تحلیل می‌کند و از این رو سهم طبیعت (سرشت) و تربیت انسان را برابر فرض می‌کند. همچنین روان‌شناسی تکاملی فرایندهای روان‌پویایی<sup>۳</sup> همچون واپس‌زدن<sup>۴</sup> و کلاً مکانیزم‌های دفاعی را نیز در بستر ناخودآگاهی محصولی تکاملی تلقی و چنین توجیه می‌کند که فریب دیگران به انکای فریب خود، و آن هم به واسطهٔ تحریف اجتناب‌ناپذیر حافظهٔ کلامی، تلفیق همکاری و دورویی (همزیستی و فریب) را جهت تضمین بقای حیات (اعم از فردی یا جمعی) امکان‌پذیر می‌سازد.

هیجانات نیز منبعث از غرایز و اسباب و عللی برای تنظیم روابط بین‌فردی و رفتار اجتماعی‌اند که اگرچه ذاتی و مقدم بر تفکرند، اما تحت تأثیر تفکر و نیز فرهنگ و حوادث صیقل‌ها و تحدیدهایی را متحمل می‌گردند. سلول به‌مثابه واحد تک‌سلولی منحصربه‌فرد در زیست‌شناسی، انسان به‌مثابه واحد پرسلولی مورد پژوهش در روان‌شناسی فردی، و بالاخره جامعه به‌مثابه گروهی از انسان‌ها و در عین حال متأثر از خصوصیات رفتاری اجزای تشکیل‌دهنده‌اش، همگی سیستم‌هایی هستند که خود توانایی تولید و حفظ خود را دارند،<sup>۵</sup> و لذا می‌توانند به طور خطی و در امتداد دامنهٔ حیات سطح‌بندی شوند. روان‌شناسی تکاملی

همان رابطه‌ای را با روانپزشکی دارد که فیزیولوژی با طب، و باور بر این است که تقسیم‌بندی بیماری‌ها باید با اولویت دادن به عملکردهای حیاتی بالاخص قابلیت‌های اجرایی یا الگوریتم‌ها (روندهای کلیشه‌ای حیات) صورت پذیرد، و نه صرفاً بر مبنای علایم و پدیده‌شناسی،<sup>۱</sup> و عیناً همان‌طوری که فیزیولوژیست اعضای بدن را بر اساس نحوه عملکردشان، و نه صرفاً آناتومی‌شان، می‌شناسد و تقسیم‌بندی مثلاً بیماری‌های ریوی را نه بر اساس نوع سرفه به نشانه یک علامت یا آسیب در مراکز مغزی کنترل سرفه، بلکه بر مبنای اتیولوژی (علت‌شناسی)<sup>۲</sup> و فیزیوپاتولوژی (آسیب‌شناسی کارکردی)<sup>۳</sup> تحلیل می‌نماید، عیناً به همین صورت نیز روانپزشکی باید از تقسیم‌بندی مثلاً بیماری‌های اضطرابی بر اساس علامت اضطراب و تفرص صرف در مراکز کنترل اضطراب در بافت مغز خودداری ورزد و دیدگاه خود را بیشتر عملکردی یا کارکردی<sup>۴</sup> کند.

### روانپزشکی تکاملی<sup>۵</sup>

بر این منوال، و در راستای گرایش‌های مذکور، روانپزشکی نیز بالاخره دارای زیرشاخه‌ای تحت عنوان روانپزشکی تکاملی یا داروینستی شد. در چارچوب این نگرش جدید سعی می‌شود تا بیماری روانی نه بر اساس علائم، بلکه بر مبنای عملکرد یا عملکردهایش تحلیل گردد. علایم نیز، بدین ترتیب، به مثابه اجزای رفتاری یا مشهود نوعی استراتژی تطبیقی نگریسته می‌شوند. بنابراین، روانپزشکی تکاملی ضمن تقلیل اهمیت علایم بیماری، تعریف جدیدی از نرمال بودن ارائه می‌دهد که با تعریف استاندارد موجود، مبنی بر لزوم عاری بودن از علایمی که ما مشخص می‌کنیم، همخوانی ندارد. مثلاً استعداد درونی در ابتلا به غم و افسردگی یا رفتار مبتنی بر خودشیفتگی نیز، چنانچه به ارتقای حیات موجود زنده و ابقای بیشتر ژن‌های خودی یا هم‌نوعانش کمک کند، رفتاری طبیعی ولی کلیشه‌ای و از سر ضرورت تلقی می‌گردد. به عبارت دیگر، در چارچوب این نظریه بسیاری از آنچه از دید طبقه‌بندی‌های تشخیصی استاندارد در روانپزشکی معاصر بیماری روانی خوانده می‌شوند، می‌تواند فقط بروز اغراق‌آمیز یا نابجای یک یا چند خصوصیت رفتاری برگرفته از فرامین ژن‌ها باشد، که اکنون دیگر از حیث زمانی، مکانی، فرهنگی یا بافت اجتماعی پیچیده و مدرن امروزی از قابلیت‌های گذشته‌اش – همچون در دوران شکار و کشاورزی در هزاران

1. phenomenology    2. etiology    3. physiopathology    4. functional  
5. evolutionary psychiatry



سال قبل - برخوردار نیست؛ چرا که در عصر کنونی سرعت تکامل زیست‌شناسانه (بیولوژیک)<sup>۱</sup> بشر از سرعت تکامل اجتماعی، فرهنگی و علمی‌اش کندتر است؛ لذا به سبب بروز نوعی ناسازگاری در انطباق بین اهداف نسبتاً ثابت و مقرر حیات که به حکم تکامل تکوین یافته‌اند (اهداف طولی و غایی)<sup>۲</sup>، و سایر اهداف بینابینی که حسب ضرورت زمان و مکان متغیر، ولی در عین حال نیز در بسیاری اوقات اجتناب‌ناپذیرند (اهداف عرضی و نزدیک)<sup>۳</sup>، ذخیره رفتاری موجود زنده از عهده حل مشکل برنمی‌آید و به اصطلاح کم می‌آورد (نظریه ناسازگاری)<sup>۴</sup>. چنین نقصانی ممکن است یا به صورت بروز علامتی مثبت (مثل هذیان‌گزند و آسیب، یا رفتارهای ضداجتماعی) یا علامتی منفی (مثل گوشه‌گیری، انزوا و افسردگی) متجلی شود. اما آنچه غیرطبیعی بودن آن را محک می‌زند، نه شکل ظاهری خود رفتار، بلکه ارتباطش با امکان حصول اهداف کوتاه‌مدت و در نهایت بلندمدت موجود زنده است که لااقل از منظر استمرار چرخه حیات خود موجود نیز بتواند توجیه‌پذیر باشد. مثلاً خوی ضداجتماعی چه‌بسا در درون جوامع متمدن و امروزی موجب بروز تنش شود، ولی در جوامع بدوی و غیرمتمدن عاملی برای بقای بهتر و حفظ هرم قدرت بوده باشد؛ و آنچه موجب می‌شود فردی را شخصیتی ضداجتماعی بپنداریم، تفاوت کمی و کیفی بروز همان رفتار از او در مقایسه با دیگران است، نه داشتن یا نداشتنش. مثالی دیگر، سوءظن و بدگمانی در خصوص مقاصد و نیت دیگران (بالاخص بیگانگان) روزگاری از ملزومات اساسی حفظ امنیت کلنی<sup>۵</sup> انسانی و ضامن دفاع از منابع غذایی و قلمرو زندگی آنان بوده است، زیرا هر بیگانه‌ای (غیرخودی) ممکن بود به جای همکار، رقیب از آب درآید و همه زنان و امکانات آنان را که منابع حیاتی‌شان برای تکثیر و بقا بودند برباید یا تصاحب کند و خود آنان و فرزندانشان را به قتل برساند. اما در جوامع امروزی همراه با پیچیدگی‌های روزافزون ارتباطات بین‌فردی، وجود چنین خصیصه‌ای می‌تواند به راحتی مشکل‌آفرین گردد، زیرا هر گونه اقدامی ورای آستانه تحمل اجتماع چه‌بسا به منزله وجود نوعی هذیان بیمارگونه تلقی شود. امروزه لزوماً شعار «هر بیگانه‌ای خطرناک است، مگر این‌که عکسش ثابت شود» باید با شعار «هر بیگانه‌ای بی‌خطر است، مگر این‌که خلافش ثابت شود» جایگزین گردد؛ فرایندی که هنوز هم قبولش برای بسیاری امکان‌پذیر نیست، زیرا به طور ناخودآگاه و همانند پیشینیان دوران پارینه‌سنگی‌شان بر لزوم تفکیک کلنی‌ها از

یکدیگر و عدم امتزاج نژادی و فرهنگی با بیگانگان پایبندند. همچنین افسردگی را نوعی شیوه رفتاری خاص جهت تطبیق با مشکل یا کشمکش با آن می‌پندارند که مستلزم استنکاف از یک هدف متصور، یا دوری از افراد نه‌چندان جالب و نزدیکی به افراد مورد علاقه، صرفه‌جویی و حفظ انرژی‌های حیاتی برای لحظات دشوارتر، درخواست کمک و بالاخره تسلیم است. افسردگی ممکن است در موارد زیادی به کار آید، از جمله برای خلاص شدن از شر همسری شکاک و بد اخلاق، یا عقب‌نشینی از معرکه‌ای که در آن شانس برای برد وجود ندارد، یا کاستن از خطر تهدید دشمن با تظاهر به عقب‌نشینی از خوی خصمانه و رها کردن موضوع مورد مناقشه یا کشمکش لاینحل. شیوه‌های مختلف دست یازیدن به این تاکتیک، که تحت عنوان استراتژی باخت غیرارادی<sup>۱</sup> در روانپزشکی تکاملی به آن پرداخته می‌شود، و نیز نتایج حاصل از آن در دنیای کنونی در تقابل بین فواید و هزینه‌های ناشی از آن می‌تواند تعیین‌کننده انواع اختلالات خلقی و طیف گسترده افسردگی‌ها، اعم از خفیف یا شدید، باشد. در این زمینه چنین به نظر می‌رسد که انگاری طبیعت در انسان‌ها طیفی از حالات خلقی را همچون انواع شخصیت نهادینه کرده است. در غیر این صورت، پاسخ به این سؤال که چرا اختلالات خلقی (و سایر اختلالات روانپزشکی) طی روند تکاملی انتخاب طبیعی از صحنه روزگار محو نگردیده‌اند و همچنان از آمار بالایی برخوردارند، ابهام بیشتری در پی خواهد داشت.

دست آخر این‌که با احتساب فاکتورهایی همچون نقص در فرایندسازی اطلاعات (شناخت)، عدم تجانس محیطی، تعادل رقابتی ژن‌های مختلف در بستر اجتماع و قابلیت انطباق صفات در بستر کلنی‌ها، و ضمن تأکید وافر بر الگوریتم‌ها یا همان کارکردهای اجرایی، حیاتی و کلیشه‌ای موجود زنده (در این‌جا منظور انسان است) که صرف نظر از نوع سندرم یا بیماری، یا از منظر پیش‌آگهی، از ارزش زیادی برخوردار است (یعنی داشتن عملکردهای اجتماعی مقبول و مفید علی‌رغم ابتلا به مثلاً اختلالات شخصیتی یا اضطرابی و غیره)، بیماری‌های روانپزشکی را می‌توان از منظر تکاملی به سه دسته کلی تقسیم کرد:

الف) اختلالات اولیه مغزی که به سبب آسیب‌های ژنتیک، توکسین‌ها (سموم)<sup>۲</sup>، فاکتورهای رشد و غیره ایجاد می‌شود و موجب اختلال عملکرد در فرایندهای اساسی شناختی و رفتاری می‌گردند (مثل اسکیزوفرنیا) یا تنظیم ابراز و کنش‌های هیجانی و انطباقی را مختل می‌سازند (مثل بیماری مانیا).

ب) شیوه‌های رفتار ناصحیح (و غیرانطباقی) که اگرچه ناشی از مکانیزم‌های طبیعی رفتاری مغز است، در نتیجه مقتضیات جدید محیطی یا فرایندهای یادگیری ایدیوسنکراتیک (مختص به فرد مبتلا)<sup>۱</sup> یا عدم بلوغ و تبلور روندهای شناختی، خود را به منصفه ظهور می‌رسانند، مثل اختلالات شخصیتی، سوء مصرف مواد، اختلالات جنسی و پارافیلیا (انحرافات)، اضطراب یا افسردگی‌های خفیف و ملایم.

ج) رفتارها یا هیجاناتی که اگرچه به طور فردی انطباقی تلقی می‌گردند، از منظر اجتماعی پذیرفتنی نیستند، مثل عجز در پیوند کامل و حقیقی عاطفی با فرزندخوانده، تمایل به رابطه جنسی نامتعارف، کمرویی بیش از حد و غیره. سرانجام این‌که پاره‌ای از نظریه‌پردازان در حوزه روانپزشکی تکاملی معتقدند که باید سعی کرد تا ترجیحاً طیف گسترده اختلالات روانپزشکی را به طور کلی‌تری، در مقایسه با آنچه امروزه عمل می‌گردد، در قالب طبقه‌بندی فوق یا چیزی شبیه به آن جای داد.

## روان‌درمانی تکاملی<sup>۲</sup>

ظهور نظریات مذکور در قالب سوسیوبیولوژی و ایجاد زیرشاخه‌ای تحت عنوان روان‌شناسی و سپس روانپزشکی تکاملی یا داروینستی در حوزه علوم رفتاری، الزاماً ابداعاتی را نیز در حوزه روان‌درمانی ضروری می‌ساخت. این ابداعات که بیشتر حول محور دیدگاه‌های کلی روان‌درمانگر دور می‌زند تا تکنیک‌های عملی‌اش، تعدیل‌هایی را در این زمینه‌ها مقدور می‌سازد که اصلاً انسان از کجا آمده و قرار است که چه کاری بکند یا این‌که در خصوص حوادث و وقایع چه احساسی داشته باشد، و چگونه فکر کند و به دنبال چه هدف یا اهدافی باشد، و بالاخره این‌که قابلیت‌های خود را که در محدوده توانایی‌های اعطاشده از جانب ژن‌هایش تعریف می‌شوند در چه ابعادی متبلور نماید. بنابراین، روان‌درمانگرانی که نگرش تکاملی دارند فرد را در راستای اهداف بلندمدت حیات (بقا و تکثیر و افزایش حضور در نسل‌های بعدی) و نیز اهداف کوتاه‌مدت آن (تهیه ملزومات زندگی مثل غذا، مسکن، تحصیل، شغل، تعاملات اجتماعی و غیره) می‌نگرند و مشکلات روانی-رفتاری حاصله را نیز با در نظر گرفتن این‌که اهداف کوتاه‌مدت به منزله چرخ‌دنده‌های اهداف بلندمدت عمل می‌کنند و امکان تنوع و تغییر شتاب‌آلود یا مستمر آنان می‌تواند

1. idiosyncratic    2. evolutionary psychotherapy

برخلاف تحقق آسان دومی پیش رود، و در نتیجه انسان را از نیل به آنچه تاریخ و تکامل طبیعت برایش رقم زده بازدارد، بررسی می‌کند.

از سوی دیگر، روان‌درمانگران تکاملی علامت بیمارگونه را در چارچوب نظریه ناسازگاری و عدم تجانس، که قبلاً توضیح داده شد، صفت یا رفتاری تلقی می‌کنند که دیگر برخلاف اسلاف دیرین ما در شرایط یا مقتضیات فعلی کاربردی ندارد یا این‌که کاربردش نابجا و نامناسب به شمار می‌آید، یا کشمکش را در زیربنا و عامل آن می‌بینند که با ملحوظ داشتن امکانات کنونی در حال حاضر راه‌حل بهتری برایش موجود است. بنابراین، با توجه به این‌که این روان‌درمانگران اهم مشکلات انسان را حول محور جفت‌یابی، حفظ و تربیت فرزندان و منابع حیاتی و نیز روابط اجتماعی می‌بینند، سعی می‌کنند تا با اتخاذ نگرشی ترجیحاً عملکردی (به جای توصیف علامتی)، واقع‌بینانه، هدفمند و استعدادنگر، و نیز با ملحوظ ساختن توارث رفتاری در فامیل و نقش فاکتورهای محیطی و وضعیت کنونی اجتماعی و اقتصادی مددجو، به تحلیل و ارائه راه‌حل بپردازند. روان‌درمانی داروینستی خود را ناقص هیچ روان‌درمانی دیگری نمی‌پندارد، بلکه تمامی آنان را اعم از متدهای روان‌پویایی، شناخت‌درمانی، رفتاردرمانی یا مشاوره در چارچوب عوامل مؤثر بر گردش راحت‌تر چرخ‌دنده‌های اهداف کوتاه‌مدت و بینابینی توجیه‌پذیر می‌داند و خود را نیز در امتداد و به موازات آنان تصور می‌نماید. این دیدگاه با تکیه بر این‌که اهداف و استراتژی‌های تطبیقی انسان حسب محیط، مقتضیات زندگی، وضعیت اجتماعی-اقتصادی، استعدادها و توان‌های بالقوه او، و فاکتور تعلیم و تربیت و فرهنگ رشدیافته در آن، از فردی به فرد دیگر و از زمانی به زمان دیگر تغییرپذیر و تنوع‌پذیر است، بنابراین ارائه الگویی واحد را برای همه نادرست می‌داند. همچنین، نظر به این‌که تعاملات اجتماعی را بر مبنایی زیست‌شناسانه می‌نگرد، روان‌درمانی را نیز نوعی مداخله زیست‌شناسانه تلقی می‌کند.

از بین روان‌درمانگران معاصر، از اواسط دهه نود میلادی، نخست عده‌ای از روانکاوان و سپس برخی از متخصصان خانواده‌درمانی و زوج‌درمانی سعی کردند همراه با بسط فرضیات و پژوهش‌های به‌عمل‌آمده در این حیطه، چارچوب‌های نظری و عملی خویش را با مفاهیم نوداروینستی در هم آمیزند و در ابتدا به علایم بیماری یا هرگونه نابسامانی رفتاری به‌مثابه ساختاری تطبیقی و دفاعی بنگرند و سپس در هنگام ارائه راه‌حل و مشاوره، نگرش‌های فوق را ملحوظ دارند. به طور مثال، چون افسردگی را نوعی تسلیم و عقب‌نشینی از معرکه رقابت و کشمکش در چرخه حیات فردی محسوب می‌کنند، لذا کشف سوژه

تهدید آمیز را (از نظر بیمار) جهت پیدا کردن راه حل مناسب‌تر با وضعیت جهان معاصر در سرلوحه کار خود قرار می‌دهند؛ یا به افراد مبتلا به پرخوری مرضی یا چاقی توصیه می‌کنند که قبل از اقدام به خرید افراط آمیز مواد غذایی، به خوردن غذا مبادرت ورزند یا این که مواد غیرخوشمزه را جایگزین چیزهای خوشمزه اطراف خود کنند یا از خرید خوراکی‌های چاق‌کننده یا شیرین خودداری ورزند. دلیل این فرایند را نیز چنین می‌پندارند که در ذهنیت اجداد و پیشینیان ما به دلیل نبودن امکانات ذخیره سازی غذا، همچون یخچال و فریزر، بهترین راه ذخیره سازی در سطح بدوی و ابتدایی همانا مصرف بیشتر بود (برعکس امروز) تا با جذب ناخودآگاه آن مواد در درون واکوئل‌های سیتوپلاسم سلول‌های بدن (به زبانی فیزیولوژیک) و حداکثر استفاده ممکن از مواد موجود (که هر آن احتمال داشت بر اثر بلایای طبیعی یا حمله و غارت دشمنان یا رقیبان دیگر در دسترس نباشند) به زعم خود نهایت بهره را ببرند. این ویژگی رفتاری حیاتی پیشینیان ما امروزه دیگر در عصر وجود تأسیسات سردکننده توجیه کاربردی ندارد، لکن به دلیل عدم انطباق و همسویی ژنتیک (رفتاری) با دستاوردهای علمی و فرهنگی، می‌تواند موجب چاقی و عوارض روحی و جسمی مرتبط با آن گردد. فرایندهایی همچون اسراف مالی، سوء مصرف مواد، اقدامات خطرناک و دردسرافزین، دوری گزیدن از بیگانگان، کشمکش‌های خانوادگی و بی‌وفایی زوجین و غیره نیز بر مبنای نگرش‌هایی این چنین تحلیل و توجیه می‌شود.

مثالی دیگر در این مورد این‌که، برای کاهش احتمال خیانت زنان به همسرانشان، توصیه می‌کنند شوهران در ایام تخمک‌گذاری زنان (نیمه دوم دوران قاعدگی) اقدام به دادن هدیه یا حفظ روابط حسنه فی مابین کنند، زیرا احتمال انحراف زنان در این ایام به دلایل فیزیولوژیک بیشتر از سایر مواقع است. همچنین، فرایندهای شناختی و رفتاری زنان و مردان را بر مبنای نحوه شکل‌گیری نقش آنان در طول تاریخ مطالعه و بررسی می‌کنند، دوره‌ای که ۹۹ درصد آن به شکل کلنی‌های شکارچی و به دنبال طعمه<sup>۱</sup> سپری شده است، و ضمن تأکید بر یکسان نبودن این دو جنس، و نیز تأیید لزوم برقراری قوانین عادلانه و متضمن رعایت حقوق انسانی برای همه، بر تفحص علمی در این وادی و شناخت عمیق‌تر ماهیت فکری و رفتاری این دو جنس (نر و ماده) در چارچوب نگرشی تکاملی اصرار می‌ورزند.

خلاصه این‌که این دیدگاه مبتنی بر این باور است که برای ارائه راه‌حل‌های بهتر و عملی‌تر

باید فرایندها و صفات رفتاری انسان را از منظری نو بشناسیم و نمی‌توان نیازها و تنش‌های او را بدون در نظر گرفتن رشد فیلوژنتیک<sup>۱</sup> نوع وی (یعنی سرتاسر چرخه تکامل از بدو پیدایش حیات و موجودات تک‌سلولی تا ظهور موجودات پرسلولی و وضعیت معاصر) و فقط در بستر رشد اونتوژنتیک<sup>۲</sup> (چرخه حیات از تولد تا مرگ) جستجو کرد، و چه بسا که در بسیاری از اوقات و برای بسیاری از تنش‌ها هیچ راه‌حلی جز قبول اجباری حقایق تلخ مرتبط با وجود نقیصه‌های رفتاری وجود نداشته باشد، و در چنین شرایطی حدوث اندکی تعدیل در آنان، آن هم با استفاده از تمامی امکانات موجود (اعم از دارو یا روش‌های روان‌پویایی، شناختی یا رفتاری)، می‌تواند دلگرم‌کننده باشد.

### منابع

شجاع شفتی، سعید، درآمدی بر سوسیوبیولوژی (نوداروینیسیم)، تهران: ققنوس، ۱۳۸۲، صص ۱۳-۳۳.  
 \_\_\_\_\_، «روان‌درمانی تکاملی»، خلاصه مقالات دومین کنگره سراسری درمان‌های غیردارویی در روانپزشکی، اسفند ۱۳۸۱، ص ۶۱.

Crawford, C., *Mismatch Theory and Psychopathology*, 1996.

Ericksom, M. T., "Rethinking Oedipus: an Evolutionary Perspective of Incest Avoidance", *American Journal of Psychiatry*, 1993, 15: 411-413.

Gilbert, P.; Bailey, K., *Evolutionary Theory and Therapeutic Implication*, 1996.

\_\_\_\_\_, *Genes on the Couch*, 2001.

Glantz, K.; Pearce J., *Evolutionary Psychotherapy*, 1997.

\_\_\_\_\_, *Psychotherapy from an Evolutionary Perspective*, 1998.

Justin, H. G. Williams, "Using Behavioral Ecology to Understand Depression", *British Journal of Psychiatry*, 1998, 173: 453-454.

Russel, G., *Sociobiology and its Application to Psychiatry: Comprehensive Text Book of Psychiatry*, 6<sup>th</sup> Edition, 1995, 365-375.

Wenegrat, B., *Sociobiology and Mental Disorder: A New View*, Menlo Park, CA, 1984.

\_\_\_\_\_, *Sociobiological Psychiatry: A New Conceptual Framework*, Lexington, MA: Lexington Press, 1990.

Wilson, D. S., "Evolutionary Epidemiology: Darwinian Theory in the Service of Medicine and Psychiatry", *Acta Bio Theoretica*, 1993, 41: 205.

Wilson, E. O., *Sociobiology: The New Synthesis*, Cambridge, MA: Harvard University Press, 2000.

\_\_\_\_\_, "why you Do what you Do: Sociobiology, a New Theory of Behaviour", *Time*, August 1977: 44-51.

## سوسیوبیولوژی

### مقدمه

سوسیوبیولوژی حوزه‌ای از مطالعات علمی است که رفتار اجتماعی را منبعت از فرایند تکامل می‌داند و لذا توضیح و آزمون رفتار اجتماعی انسان را نیز در همین چارچوب بررسی می‌کند. بنابراین، می‌توان آن را زیرشاخه‌ای از زیست‌شناسی دانست که از اتولوژی، انسان‌شناسی، تکامل، جانورشناسی، دیرینه‌شناسی، ژنتیک و سایر علوم مشابه تأثیر می‌پذیرد. از منظر مطالعه فرایندهای دخیل در جوامع انسانی، سوسیوبیولوژی بسیار با حوزه انسان‌شناسی داروینیستی<sup>۱</sup> (تحلیل انسان از دید نظریه تکامل)، اکولوژی رفتار انسان<sup>۲</sup> (بررسی متغیرهای رفتاری در تعامل با محیط زندگی) و روان‌شناسی تکاملی نیز همپوشی دارد. سوسیوبیولوژی به بررسی رفتارهای اجتماعی‌ای همچون الگوهای جفت‌یابی، نبرد در حوزه قلمرو تحت تسلط، جستجو برای شکار و تأمین منابع غذایی و فعل و انفعالات در کلنی‌های حشرات اجتماعی (مثل مورچه‌ها یا زنبورها) می‌پردازد. بحث آن عمدتاً حول محور این نکته دور می‌زند که فشار انتخاب طبیعی نه تنها موجب شده تا حیوانات روش‌ها یا راهکارهای مفیدی برای تعامل با محیط طبیعی زندگی‌شان بیابند، بلکه موجب تکامل ژنتیک زیربنای رفتار اجتماعی سودمند نیز شده است. اگرچه کاربرد اصطلاح «سوسیوبیولوژی» را اولین بار ادوارد ا. ویلسون در سال ۱۹۴۶ و در کنفرانسی تحت عنوان «ژن‌ها و رفتار اجتماعی»<sup>۳</sup> به کار برد، مفهوم کنونی آن تا سال ۱۹۷۵ و انتشار کتابش تحت عنوان سوسیوبیولوژی: سنتزی نو<sup>۴</sup> موفق به جلب فراگیر اذهان دانشگاهی و عمومی نشده بود. البته این سنتز (ترکیب؛ ادغام نظریه‌های گوناگون برای تدوین یک نظریه جدید) نو مخالفت‌های شدیدی را نیز سریعاً علیه خود برانگیخت. منتقدان نیز اساساً به این دلیل به

1. Darwinistic anthropology    2. human behavioral ecology    3. Genes and Social Behavior  
4. *Sociobiology: New Synthesis*

فرضیه سوسیوبیولوژی می‌تاختند که انگاری فقط برای ژن‌ها نقشی مهم در شکل‌دهی رفتار انسان قائل است و توضیح خصوصياتی همچون ته‌اجم را، به جای استناد به محیط زندگی، منحصرأ بر مبنایی زیست‌شناسانه مقدر می‌داند. سوسیوبیولوژیست‌ها نیز عمدتاً با خاطر نشان ساختن روابط پیچیده بین «طبیعت» و «تربیت» به انتقادهای فوق پاسخ داده‌اند.

### معرفی موضوع

ادوارد ا. ویلسون سوسیوبیولوژی را چنین تعریف می‌کند: «بسط زیست‌شناسی فردی و نظریه تکامل داروین به ساختار اجتماعی زندگی انسان‌ها.» سوسیوبیولوژی بر این عقیده است که برخی رفتارها (اجتماعی و انفرادی) حداقل تا حدودی ارثی‌اند و می‌توانند متأثر از فرایند انتخاب طبیعی باشند. سوسیوبیولوژی کارش را با این ایده شروع می‌کند که اصولاً رفتارها در طی زمان تکوین یافته‌اند، عیناً همان‌طوری که گمان می‌شود خصایص جسمی در طی تاریخ تکامل یافته باشند. بر اساس این دیدگاه، موجود زنده اصولاً به طریقی عمل می‌کند که آن طریق از حیث تکاملی مفید بودنش را در طی زمان مسجّل کرده باشد. نتیجه این امر می‌تواند تشکیل فرایندهای پیچیده اجتماعی‌ای باشد که به کار ارتقای انطباق تکاملی آن گونه از موجود زنده می‌خورده است. این نظریه در صدد توضیح رفتارها به مثابه برابند و ماحصل نهایی انتخاب طبیعی است. بدین ترتیب، مقوله «رفتار» تلاشی برای حفظ ژن‌های فرد (به مثابه هویت‌دهنده آن گونه) در بستر جمعیت عمومی تلقی می‌شود. اساس استدلال سوسیوبیولوژیک این ایده است که برخی ژن‌ها یا مجموعه‌ای از ژن‌ها که روی خصایص رفتاری خاصی اثرگذارند می‌توانند از نسلی به نسل دیگر به ارث رسند. مثلاً، شیرهای نری که رئیس گله می‌شوند اغلب در همان ابتدا توله‌هایی را که پس‌انداخته خودشان نیستند می‌کشند. این رفتار از دیدگاه تکاملی مقوله‌ای انطباقی است، زیرا نطفه کردن توله‌های دیگران از میزان رقابت با توله‌های خودش می‌کاهد و زمینه را مهیا می‌سازد تا با بارور شدن سریع‌تر و بیشتر شیرهای ماده، سرانجام، ژن‌های بیشتری از جانب خودش وارد سیکل گله شود. به گمان سوسیوبیولوژیست‌ها، این رفتار غریزی کشتن توله‌ها، از ژن‌های شیرهای نری به ارث می‌رسد که در تولیدمثل موفق عمل کرده‌اند، در حالی که رفتار متضمن سالم نگه داشتن توله‌های غریبه ممکن است به دلیل توفیق کمتر آن دسته از شیرها (در امر تولیدمثل) محو شده باشد.

بررسی موتاسیون ژنتیک در موش‌ها می‌تواند نشان‌دهنده قدرتی باشد که ژن‌ها بر رفتار



اعمال می‌کنند. مثلاً، فاکتوری تحت عنوان آکا پت.<sup>۱</sup>،<sup>۱</sup> از طریق نقشش در حفظ تعادل سیستم سروتونرژیک<sup>۲</sup> (تولیدکننده واسطه عصب-شیمیایی سروتونین) در مغز، برای ابراز طبیعی رفتارهای تهاجمی و اضطراب‌گونه ضروری است. بدین ترتیب، زمانی که فاکتور مزبور به طور ژنتیکی از ژنوم<sup>۳</sup> (مجموعه ساختار ژنتیک) موشی حذف گردد، موش مزبور بلافاصله و بی‌محابا به سایر موش‌ها حمله می‌کند، در حالی که تجلی رفتار تهاجمی حتی در گونه‌های وحشی‌اش نیز نیازمند زمان طولانی‌تری برای ظهور هستند. به علاوه، ثابت شده است که فاکتور مزبور برای اعمال رفتار صحیح مادرانه نیز در موش‌ها ضروری است، به طوری که بچه‌موش‌هایی که مادرشان فاقد آن فاکتور است، چندان شانس برای زنده ماندن ندارند، مگر این‌که نزد سایر موش‌های ماده‌ای که آن فاکتور را دارند منتقل شوند. اگرچه وجود یک مبنای ژنتیک برای رفتار غریزی در بین گونه‌های غیرانسانی را، همچون مثال فوق، عموماً بسیاری از زیست‌شناسان امری پذیرفته شده می‌دانند، مبادرت به استفاده از نوعی زیربنای ژنتیکی برای توجیه رفتارهای پیچیده در جوامع انسانی معاصر همچنان در میان محققان مورد مناقشه است.

## تاریخچه

تأثیر فرایند تکامل در رفتار انسان از همان بدو ظهور نظریه تکامل همواره مورد توجه زیست‌شناسان و فلاسفه بوده است. نظریات پیتر کروپوتکین که در کتابش تحت عنوان کمک متقابل: عامل تکامل<sup>۴</sup> ابراز شده، نمونه‌ای از این امر است. پیشگامی در عرصه سوسیوبیولوژی جدید را می‌توان در دهه ۱۹۶۰ و در آثار زیست‌شناسانی همچون ریچارد دی. الکساندر، رابرت تریورز و ویلیام دی. هامیلتون پی گرفت. ایده اولیه نقش توارث در رفتار انسان برگرفته از نظریات جی. بی. اس. هالدان بود، که معتقد بود «رفتار فداکارانه»<sup>۵</sup> می‌تواند از نسلی به نسل بعد منتقل گردد. مع‌هذا، این کتاب ادوارد ا. ویلسون بود که در صدد توجیه مکانیزم‌های تکاملی موجود در زیربنای رفتارهای اجتماعی همچون فداکاری، تهاجم، و مراقبت از فرزندان، نخست در مورچه‌ها و سپس در سایر حیوانات (مثل زنبورها)، برآمد. فصل آخر کتاب وی نیز اختصاص داشت به توجیه رفتار انسان از دیدگاه سوسیوبیولوژی.

1. Aka Pet 1    2. serotonergic    3. genome    4. *Mutual Aid: a factor of Evolution*  
5. altruistic behavior

البته وی بعداً کتابی را به رشتهٔ تحریر درآورد تحت عنوان در باب طبیعت انسان<sup>۱</sup> که فقط به بحث در خصوص رفتار انسان می‌پرداخت و پس از مدتی برندهٔ جایزهٔ پولیتزر نیز شد. یکی از محققان حوزهٔ علوم طبیعی به نام ادوارد اچ. هاگن نیز در کتاب خود تحت عنوان دستمایهٔ روان‌شناسی تکاملی<sup>۲</sup> می‌نویسد: «سوسیوبیولوژی، علی‌رغم مخالفت‌های آکادمیک در باب اعمالش بر انسان، یکی از موفقیت‌های علمی قرن بیستم است. سوسیوبیولوژی اکنون حقیقتاً بخشی از تحقیقات محوری و برنامهٔ آموزشی تمامی دپارتمان‌های زیست‌شناسی را تشکیل می‌دهد، و چاپ مقالات مختلف در حوزهٔ تحقیقات سوسیوبیولوژیک در خصوص موجودات غیرانسانی مستمراً و به طرز چشمگیری در مجلات معتبر علمی جهان همچون نیچر<sup>۳</sup> و ساینس<sup>۴</sup> افزایش یافته است.» امروزه حتی گاه برخی از محققان برای اجتناب از جروبحث‌های علمی از اصطلاح جامع‌تر «اکولوژی رفتاری»<sup>۵</sup> (تحلیل رفتار در تعامل با محیط زندگی) به جای اصطلاح سوسیوبیولوژی استفاده می‌کنند.

### توضیحی بیشتر در خصوص نظریهٔ سوسیوبیولوژی

به عقیدهٔ سوسیوبیولوژیست‌ها، رفتار انسان و همچنین حیوانات می‌تواند تا حدودی حاصل انتخاب طبیعی تلقی شود، و لذا به گمان آنان درک کامل رفتار موجود زنده نیازمند تحلیل آن در چارچوب دیدگاه‌های تکاملی است. انتخاب طبیعی در مرکز ثقل نظریهٔ تکامل قرار دارد. آن دسته از خصایص ارثی که موجب افزایش توانایی موجود زنده برای بقا و تولیدمثل می‌گردد در نسل‌های بعدی بیشتر متجلی می‌گردند یا، به عبارت دیگر، بدین منظور «برگزیده» می‌شوند. بدین ترتیب، آن دسته از مکانیزم‌های ارثی رفتاری که در گذشته شانس بیشتری برای بقا یا تولیدمثل موجود زنده فراهم آورده بودند اکنون بیشتر احتمال دارد که در موجودات فعلی نیز وجود داشته باشند. زیست‌شناسان بارها این گونه رفتارهای ارثی انطباقی را که در گونه‌های حیوانی (غیرانسانی) موجودند آشکار کرده‌اند؛ رفتارهایی که بخشی از شالوده‌های زیست‌شناسی تکاملی را تشکیل می‌دهند. لکن، پاره‌ای از محققان نیز مقاومت بی‌وقفه‌ای علیه به‌کارگیری مدل‌های تکاملی در انسان نشان می‌دهند، بالاخص محققانی از حوزهٔ علوم اجتماعی که فرهنگ را از مدت‌ها پیش جهت‌دهندهٔ غالب رفتار

1. *On Human Nature*    2. *Manual of Evolutionary Psychology*    3. *Nature*    4. *Science*  
5. behavioral ecology

فرض می‌کردند. به عقیده نیکلاس تینبرگن، از محققان حوزه سوسیوبیولوژی، نظریه مورد بحث بر دو فرض اساسی استوار است:

الف) برخی خصایص رفتاری ارثی اند.

ب) خصایص رفتاری ارثی به واسطه مکانیزم انتخاب طبیعی پررنگ شده‌اند. بنابراین، خصایص مزبور احتمالاً در خط سیر تکامل گونه در محیط زندگی اش نقشی «انطباقی» داشته‌اند.

همچنین تینبرگن، جهت روشن‌سازی بیشتر موضوع، چهار دسته تعریف در باب رفتار حیوانات مطرح می‌سازد، که البته دو دسته در سطح گونه حیوان و دو دسته نیز در سطح انفرادی اند.

دسته مربوط به سطح گونه (غالباً «توضیحات غایی» نامیده می‌شوند) عبارت‌اند از:

۱. منظور از «عملکردی» که یک «رفتار» به دردش می‌خورد همان «انطباقی» است.
  ۲. منظور از «برایند نهایی» که در نتیجه عملکرد فوق حاصل می‌آید همان فیلوژنی (تبارزایی؛ سرچشمه و تکامل هر نژاد یا دسته یا تیره) است.
- دسته مربوط به سطح انفرادی (غالباً «توضیحات نزدیک یا معاصر» نامیده می‌شوند) عبارت‌اند از:

۱. منظور از «رشد و تکامل» فردی همان هستی‌زایی (زایش و بزرگ شدن) است.
۲. منظور از مکانیزم‌های نزدیک یا معاصر همان مقولات دست‌اندرکار رشد و بقای فردند (مثل ساختار مغز، احشا و هورمون‌ها).

سوسیوبیولوژیست‌ها مترصد پیدا کردن پاسخی منطقی برای این سؤال‌اند که چگونه می‌توان رفتار را، به مثابه حاصل فشارهای وارده از سوی انتخاب طبیعی، در خط سیر تکوین گونه توجیه کرد. بنابراین، آنان غالباً به رفتار غریزی یا شهودی (درون‌یافتی) و توجیه تشابهات در بین فرهنگ‌ها، به عوض تفاوت‌ها، علاقه‌مندند. مثلاً، مادران در بین اکثر گونه‌های پستانداران - از جمله انسان - بسیار محافظ فرزندانشان هستند. به عقیده سوسیوبیولوژیست‌ها، این رفتار حمایتی احتمالاً به این دلیل در طی تاریخ تکوین یافته که به دارندگان این رفتار کمک کرده تا زنده بمانند و تولیدمثل کنند. در طی زمان، از آن‌هایی که چنین رفتار حمایتی از خود نشان می‌دادند، در مقایسه با آن‌هایی که از چنین خصوصیتی برخوردار نبودند، فرزندان بیشتری بر جای می‌ماند، و بدین ترتیب، چنین رفتاری از حیث

و فور نیز در جمعیت فزونی می‌یافت. بدین منوال، رفتار اجتماعی نیز انگار به طریقی شبیه به سایر انواع انطباقات غیررفتاری، مثل مو یا حس بویایی، تکوین یافته است. در شرایطی که ملحوظ داشتن مزیت‌های ژنتیک به طور انفرادی قادر به توجیه برخی رفتارهای اجتماعی نیستند، تکامل را می‌توان عاملی برای مزیت‌های گروهی و در نتیجه برتری یک گروه بر دیگر گروه‌ها در طی فرایند انتخاب طبیعی تلقی کرد. به عقیده ادوارد ا. ویلسون، ایثار و فداکاری در راه حفظ گروه (کلنی یا جامعه) نیز از جمله خصایصی است که فقط در صورت بازتولیدش توسط افراد حاملش در متن گروه بقا و استمرار می‌یابد. وقتی که فداکاران، به جای حفظ خودشان، حیات یا منابعشان را در راه غیرفداکاران مصروف سازند، آنگاه جماعت فداکاران تحلیل می‌رود و بقیه، از جمله متوقعان و خودپرستان، افزایش می‌یابند. پس، چنانچه فداکاران به این اصل وفادار بمانند که «ایثار همواره از منزلگاه شروع می‌شود»<sup>۱</sup>، شانس بقای فداکاری از طریق تولیدمثل و تکثیر حاملانش افزایش می‌یابد. منظور از فداکاری «توجه به سعادت و رفاه دیگران» است. مثالی افراطی در این مورد سربازی است که زندگی خود را برای کمک به همقطارش به خطر می‌افکند. بر مبنای همین مثال می‌توان نتیجه گرفت که اگر سرباز مزبور فرزندی برای ابراز و بروز همان خصیصه در آینده نداشته باشد، آنگاه از میزان ژن‌های فداکاری در بستر اجتماع کاسته می‌شود.

در چارچوب سوسیوبیولوژی، هر رفتار اجتماعی (مکانیزم انطباقی)، نخست با پیدا کردن یک استراتژی ثابت تکاملی (هدف) که با رفتار مزبور (تاکتیک) همخوانی داشته باشد، در قالب یک فرضیه (فرمول‌بندی) سوسیوبیولوژیک تبیین می‌گردد. اگرچه اثبات ثبات یک استراتژی، به روال فوق، ممکن است کار مشکلی باشد، معمولاً یک استراتژی باثبات حاکی از وفور چشمگیر ژن مربوطه در بستر آن اجتماع است. چنین فرضیه‌ای می‌تواند از یک سو با برقراری ارتباطی بین وفور ژنتیک پیش‌بینی‌پذیر از روی ثبات استراتژی در اجتماع (فرهنگ) و از سوی دیگر، وفورشان به‌مثابه خصیصه‌ای فردی (عادت) در بستر جامعه تقویت شود.

پدیده فداکاری در بین حشرات اجتماعی، پرندگان و غیره نیز به چنین طریقی توضیح داده شده است. رفتار فداکارانه، یعنی رفتاری که موجبات افزایش انطباق تولیدمثل سایرین را به زیان موجود فداکار فراهم می‌کند، در برخی حیوانات متناسب است با میزان اشتراک

۱. شاید معادل مناسب فارسی برای این اصطلاح، این مثل باشد که «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.» - م.

ژن‌ها بین افراد فداکار. پدیدهٔ توله‌کشی توسط حیوان نری که جانشین نر غالب دیگری شده است، در گونه‌هایی از موجودات که یک نر با ماده‌های مختلفی جفتگیری می‌کند، یا عمل مشابه توسط جوندگان ماده و امثالهم، از مباحثی است که در این وادی مطالعه می‌شود. همچنین، ماده‌هایی با قدرت فرزندآوری زیاد ممکن است به عوض قائل بودن ارزش بیشتر برای خود فرزندآوری، از فرصت‌های فرزندآوری برای تأمین حداکثر غذا و محافظت از سوی جفت‌هایشان سود برند. نکتهٔ بسیار مهم در سوسیوبیولوژی این است که خصایص مزاجی (شخصیتی) در درون یک مجموعهٔ ژنتیک (کلنی، جامعه) و در مابین مجموعه‌های ژنتیک از حیث زیستی از نوعی تعادل برخوردارند. بدین ترتیب، همان‌گونه که بسط جمعیت گوسفندان ممکن است بسط جمعیت گرگ‌ها را نیز به همراه داشته باشد (از طریق تأمین غذای بیشتر برای شکارچیان و لذا تکثیر فزاینده‌شان – البته مشروط بر این‌که ناشی از تقلیل جمعیت گرگ‌ها نبوده باشد)، بسط خصوصیات فداکارانه در درون یک مجموعهٔ ژنتیک (جامعه) نیز ممکن است با بسط وفور افراد وابسته (تابع) یا، بالعکس، خودپرست همراه گردد.

سوسیوبیولوژی گاهی نیز با موضوعاتی مرتبط می‌شود که حول محور مبنای ژنتیک «هوش» می‌چرخد. سوسیوبیولوژی این امر را مبنا قرار می‌دهد که رفتار از ژن‌ها تأثیر می‌پذیرد، اما این اعتقاد را هم که تفاوت‌های ضریب هوشی بین افراد، بیش از آن‌که مبنایی ژنتیک داشته باشند، مقوله‌ای فرهنگی یا اقتصادی‌اند عدول از دیدگاه اساسی اش تلقی نمی‌کند. لکن، بسیاری از منتقدان چنین استدلال می‌کنند که زمانی که تنوع (طیف وفور) یک خصیصه به قدری است که دیگر از شمول فشار انتخاب طبیعی خارج می‌گردد، پس دیگر کاربرد سوسیوبیولوژی به مثابه نوعی ابزار توجیهی بی‌معنا خواهد بود. البته برای توضیح جنبه‌های مختلف هوش انسان به عنوان ماحصل انتخاب طبیعی، باید نخست ارثی یا ژنتیک بودن آن جنبه‌ها مدلل گردد؛ ولی این امر نیز لزوماً تفاوت‌های بین افراد را توجیه نمی‌کند، زیرا یک توارث معمول ژنتیک ممکن است در تمامی انسان‌ها مشترک باشد، عیناً همان‌گونه که تمامی انسان‌ها در ژن‌های مسئول تعداد اندام‌ها (دو دست و دو پا) مشترک‌اند. مع‌هذا، بر اساس تحقیقات مختلف، خصایص رفتاری همچون خلاقیت، برون‌گرایی، تهاجم و هوش کلاً از پتانسیل بالایی برای به ارث رسیدن برخوردارند. البته محققانی هم که در این مورد مطالعه کرده‌اند، همواره این نکته را خاطر نشان ساخته‌اند که همین توارث هرگز تأثیری را که فاکتورهای محیطی یا فرهنگی می‌تواند بر آن خصایص اعمال کند نفی نمی‌کند. مقولهٔ

ارتکاب جرم نیز جزو آن دسته از مباحث مناقشه‌برانگیز است، زیرا در چارچوب نظریه سوسیوبیولوژی دیدگاه‌هایی وجود دارد مبنی بر این‌که رفتارهای مجرمانه هم ممکن است در برخی محیط‌ها از نقشی انطباقی برخوردار باشند. نویسندگانی همچون الیاس کانتی نیز به کاربرد سوسیوبیولوژی در مقولاتی همچون استثمار و استبداد توجه نشان داده‌اند.

### تفاوت سوسیوبیولوژی با روان‌شناسی تکاملی

سوسیوبیولوژی از چند جهت با روان‌شناسی تکاملی تفاوت دارد. روان‌شناسی تکاملی سیستم عصبی حیوانات را از دیدگاهی تکاملی بررسی می‌کند؛ جنبه‌هایی همچون بینایی و جهت‌یابی که لزوماً ربطی هم به رفتار اجتماعی ندارند. سوسیوبیولوژی محدود است به زیست‌شناسی رفتار اجتماعی، ولی موجوداتی همچون نباتات را نیز مطالعه می‌کند. روان‌شناسان تکاملی بر مکانیزم‌های عصبی عامل رفتار متمرکزند، در حالی که سوسیوبیولوژیست‌ها فقط رفتار را مطالعه می‌کنند. همچنین، روان‌شناسی تکاملی بر این امر تأکید می‌ورزد که مکانیزم‌های عصبی انسان‌ها در محیطی نخستین تکوین یافته که اساساً با محیط امروزی متفاوت بوده است، در حالی که سوسیوبیولوژیست‌ها عمدتاً انطباق موجود زنده با محیط کنونی را مطالعه و بررسی می‌کنند.

### خلاصه‌ای از دیدگاه‌های منتقدان سوسیوبیولوژی

در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، اصطلاح «به‌نژادشناسی»<sup>۱</sup> (یعنی شناسایی نژاد برتر) بار منفی یافت و به طور روزافزونی از دایره علوم دانشگاهی طرد شد. تشکیلات و مجله‌هایی که ریشه در نهضت «به‌نژادشناسی» داشتند نیز به تدریج از حوزه فلسفه فاصله گرفتند و مثلاً فصلنامه به‌نژادشناسی<sup>۲</sup> در سال ۱۹۶۹ تبدیل به مجله زیست‌شناسی اجتماعی<sup>۳</sup> شد. بسیاری از منتقدان بین سوسیوبیولوژی و «جبرگرایی زیست‌شناسانه»<sup>۴</sup> که معتقد بود اکثر تفاوت‌های انسانی را می‌توان به جای تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی به ژن‌های خاص نسبت داد، ارتباط فکری می‌بینند. همچنین، منتقدان بین سوسیوبیولوژی و جبرگرایی زیست‌شناسانه، به منزله زیربنای «داروینیسیم اجتماعی»<sup>۵</sup> و نهضت‌های «به‌نژادشناسی» در اوایل قرن بیستم شباهت‌هایی می‌دیدند. اگرچه برخی از طرفداران سوسیوبیولوژی چنین

1. eugenics    2. *Eugenics Quarterly*    3. *Social Biology*    4. biological determinism  
5. social Darwinism